

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی اشکال دوم مرحوم شهید صدر بر استدلال به آیه 145 سوره انعام بر برائت

بحث در مورد آیه‌ی شریفه 145 سوره انعام بود که آیا بر مدّعی برائتی‌ها دلالت دارد یا خیر؟ بیان استدلال و اشکالات وارد بر آن را ذکر کردیم، و فقط اشکال آخری که مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) مطرح کردند باقی ماند، که در بحث گذشته اصل اشکال را ذکر کردیم. خلاصه اشکال این بود که در این آیه ملاک، عدم الوجدان قرار داده شده - «قل لا أجد» - و عدم الوجدان بر دو قسم است. قسم اول این است که فرض کنیم تمام احکام به انسان واصل شده و با این فرض بگوئیم در این مورد که شما یهودی‌ها حرام می‌دانید، چنین چیزی حرام نیست. در این فرض، منشأ عدم وجدان، غفلت و نسیان است؛ یعنی وقتی فرض کنیم تمام احکام به مکلف واصل شده، در این میان که شما این مورد را به عنوان محرم می‌دانید، منشأ غفلت و نسیان است؛ و الا اگر غفلت و نسیان نکنند، با فرض اینکه تمام احکام به اینها رسیده، دیگر وجهی برای این حکم به حرمت نیست. این قسم اول.

و اما قسم دوم این است که فرض کنیم بسیاری از احکام به مکلف واصل نشده، و آنچه که در بحث برائت محل بحث است، همین فرض است. ادّعی مرحوم شهید صدر این است که آیه شریفه 145 دلالت بر عدم الوجدان از نوع قسم اول دارد؛ و بر عدم الوجدان در قسم دوم دلالت ندارد و در نتیجه، مدّعی برائتی‌ها ثابت نمی‌شود. بعد فرمودند: اگر کسی بگوید عدم الوجدان اطلاق دارد و هر دو قسم را شامل می‌شود؛ چه فرضی که تمام احکام به مکلف واصل شده باشد و چه فرضی که برخی از احکام به مکلف واصل نشده باشد؛ می‌گوییم: آیه از این جهت در مقام بیان نیست و ما نمی‌توانیم برای آیه اطلاقی را اثبات کنیم.

و خلاصه‌ی مطلب این است که اگر بگوئیم آیه اطلاق داشته و هر دو فرض را می‌گیرد، در این صورت، مجرد عدم الوجدان کافی است و این به درد برائتی‌ها می‌خورد؛ اما در فرضی که همه‌ی احکام واصل شده باشد، عدم الوجدان دیگر به درد برائتی‌ها نمی‌خورد؛ چون اینجا عدم الوجدان غیر از نسیان و غفلت منشأ دیگری ندارد. باز به تعبیر دیگر، عدم الوجدانی که منشأ عدم وصول برخی از احکام باشد، برای برائتی‌ها مفید است، چون منشأش شارع است، اما عدم الوجدانی که منشأش غفلت یا نسیان باشد، مربوط به خود مکلف است؛ و دیگر به درد برائتی‌ها نمی‌خورد. (البته دقت داشته باشید که این تعبیر دیگر در کلام مرحوم صدر نیست). ایشان راجع به مسئله تمسک به اطلاق، در صفحه 111 از جلد 3 مباحث الاصول می‌فرمایند: «فإن الآية الشريفة لم تكن بصدد بيان الحكم بالبرائة على موضوع عدم الوجدان - آیه نمی‌خواهد از اول بیاید موضوعی به نام عدم الوجدان را قرار بدهد، بعد هم بگوید این حکم برائت است؛ بعد بگوئیم حکم به برائت برای عدم الوجدان اطلاق دارد. شبیه اینکه در «أحلّ الله البيع» می‌گویید بیع موضوع است، «أحلّ» مطلق است و حکم است؛ و این بیع، اطلاق دارد؛ چه بیع فارسی و چه بیع عربی هر دو را می‌گیرد. اما در اینجا اینطور نیست.

□ حَتَّى يَتَمَسَّكَ بِالطَّلَاقِ الْكَمَالِ الدَّالَّ عَلَى كَوْنِ عَدَمِ الْوُجُودِ تَمَاماً مُوَضَّوعاً - بعد می‌فرمایند - وَإِلَّا لَزِمَ نَقْضُ الْغَرَضِ - یعنی اگر آیه شریفه بخواند حکم به برائت را برای موضوع عدم الوجود قرار بدهد و عدم الوجود را تمام الموضوع قرار دهد، نقض غرض لازم می‌آید. در ادامه می‌فرماید: - بَلْ إِنَّمَا هِيَ بِصَدَدِ بَيَانِ الْاِحْتِجَاجِ عَلَى الْيَهُودِ فِي نَفْيِ حُرْمَةِ مَا حَرَّمُوهُ بِعَدَمِ الْوُجُودِ فِيمَا أَوْحَى إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَوْ فَرَضَ أَنَّهُ بِحَسَبِ الْوَاقِعِ تَكُونُ الْبَرَاءَةُ مُخْتَصَّةً بِالْقِسْمِ الْأَوَّلِ الَّذِي هُوَ مَفْرُوضُ الْآيَةِ كَانَ الْاِحْتِجَاجُ تَاماً وَالْغَرَضُ حَاصِلاً وَلَا يَلْزَمُ نَقْضُ الْغَرَضِ □

مرحوم صدر طبق همین تقریری که در این کتاب بیان شده می‌فرماید: ما اگر فرض کنیم آیه فقط همان قسم اول را دلالت دارد - که قسم اول این است که بگوئیم فرض کنیم تمام الاحکام به مکلف واصل شده است - در این صورت، احتجاج تام است. و اگر گفتیم موضوع آیه عدم الوجود است و عدم الوجود اطلاق دارد، دیگر احتجاج تام نیست؛ و غرض شارع که در این آیه احتجاج است، حاصل نمی‌شود؛ برای اینکه زمانی می‌توانید به یهود احتجاج کنید که همه احکام واصل شده باشد. اگر به یهود بگوئید ولو بعضی از احکام واصل نشده اما باز حق ندارید بگوئید «هذا حرام»، این احتجاج درست نیست. پس، اگر آیه را مختص به قسم اول قرار دادیم، «كَانَ الْاِحْتِجَاجُ تَاماً»؛ یعنی آیه به خوبی دلالت بر محاجه می‌کند و غرض شارع که می‌خواهد با این آیه بر یهود احتجاج کند، حاصل می‌شود. شارع می‌فرماید ما که همه چیز را برای شما گفتیم و تمام احکام را برای شما بیان کردیم، حال که همه احکام به شما رسید، در میان آنها آنچه که حرام کرده‌اید، نیست؛ پس، چرا دارید این کار را انجام می‌دهید؟ این می‌شود احتجاج و محاجه‌ی بر یهود. اما اگر گفتیم آیه اطلاق دارد، یعنی آنها الیهود اعم از اینکه تمام احکام به شما رسیده باشد یا نرسیده باشد، اینها حرام نیست؛ خوب، اگر تمام احکام نرسیده باشد، یهود می‌گویند در این مورد احتمال می‌دهیم که حرام واقعی باشد، پس، چرا دارید ما را توبیخ می‌کنید بر اینکه می‌گوئیم «هذا حرام»؟

دیگر مجالی برای توبیخ و محاجه نیست. لذا، برای اینکه غرض حاصل شود و نقض غرض نشود، مرحوم شهید صدر می‌فرمایند: آیه را باید مختص به قسم اول بدانیم. این اشکال به لحن و بیان ساده‌تر این است که بگوئیم اصلاً مفروض این است که یهود به ما اوحی الله تعالی اِلَى نَبِيِّهِمْ عالم بودند، می‌دانستند که خدا به پیامبر چه چیزی وحی کرده و چه چیزی را حرام کرده، اما مع ذلک از بعضی امور اجتناب می‌کردند. اگر از آنها سؤال می‌کردیم چرا؟ می‌گفتند احتمال می‌دهیم که این حرام باشد و لمصلحة خفیة خداوند بیان نکرده باشد. این یک وجه که به صرف احتمال حرمت این را می‌گفتند؛ یا اصلاً بگوئیم عمداً حرام می‌کردند؛ که اگر ما باشیم و ظاهر آیات قبل و بعد، باید همین وجه را بگوئیم؛ که اینها افتراء علی الله این کار را می‌کردند. یعنی می‌دانستند که این امور نزد خدا حرام نیست، اما مع ذلک افتراء علی الله این کار را انجام می‌دادند. اگر این باشد که اصلاً بحثی راجع به برائت نیست؛ زیرا، یهود به تمام موارد حرمت عالم بودند و آنچه را که حرام می‌کردند عالم به حرام نبودن آن بودند؛ یا یک احتمال خیلی خیلی ضعیف و دوری می‌دادند و به مجرد همان احتمال می‌آمدند عمل می‌کردند و می‌گفتند این امر حرام است و از آن شیء اجتناب می‌کردند. و عرض کردم اگر ما باشیم و آیات قبل و بعد، باید بگوئیم یهود به عدم حرمت عالم بودند، و حتی احتمال حرمت هم نمی‌دادند. این یک بیان خیلی ساده و عرفی از اشکال مرحوم شهید صدر است.

بنابراین، یهود به عدم حرمت آنچه که حرام کرده بودند، و چون افتراء علی الله داشتند، خداوند دارد با اینها محاجه می‌کند و آنها را توبیخ می‌کند. بله، اگر اینجا بگوئیم یهود احتمال حرمت می‌دادند - چون بعضی‌ها در کلامشان این را گفتند - و می‌گفتند لمصالح خفیة خدا این حرمت را بیان نکرده و به همین جهت، اجتناب می‌کردند. اگر این باشد، باز شاید یک مقداری برای برائتی‌ها مفید باشد، اما ظاهر آیه به قرینه‌ی آیات قبل و بعد این است که اینها اصلاً افتراء علی الله این را می‌گفتند. در آیه 138 می‌فرماید: (وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءٌ عَلَيْهِمْ سَجَازٍ بِمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ) می‌گفتند آنچه که برای این بت‌ها قرار دادید از چهارپایان و کشت‌ها، ممنوع است؛ نه از این گیاهان و سبزیجات و نه از این دامها کسی حق خوردن ندارد. «وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا» یک دام‌هایی که می‌گفتند سوار شدن بر آنها حرام است؛ و چهارپایانی که نام خداوند را بر آنها نمی‌برند. اینها را خداوند بیان می‌کند و می‌فرماید «افْتِرَاءٌ عَلَيْهِ» است؛ همه اینها را به خدا افترا بستند و جزا داده می‌شوند به آنچه که افترا بستند. پس، معلوم می‌شود یهود به عدم حرمت علم داشتند و افتراء علی الله این حرفها را زدند؛ و در افترا، علم لازم است؛ و صرف احتمال حرمت، عنوان افترا ندارد. در آیه

144 می‌فرماید (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا)؛ این بیان آیا با عدم العلم سازگار است یا با علم به عدم؟ معلوم است که با علم به عدم سازگاری دارد. حال، اگر طبق آن مبنایی که داریم که سیاق قرینیت ندارد، آیات قبل هر چه بوده، ارتباط به این آیه ندارد، این نکته را می‌توان گفت که در افترا علم به عدم لازم است و صرف احتمال کافی نیست. من امروز داشتم نماز می‌خواندم - البته در نماز نافله صبح نه نماز واجب - رسیدم به آیه (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) یک مقدار تأمل کردم که این آیه اطلاق دارد؟

«نستعين في الاعتقادات والاعمال» ، در همه امور؟ بعد دنبالش دارد که (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) که مربوط به بحث اعتقادات است. در این فکر بودم که بالأخره آیا می‌توانیم سیاق را قرینه بگیریم یا نه؟. حال، اگر سیاق را قرینه بگیریم - کما هو المشهور - آیات قبل همه در مورد افتراء علی الله است؛ و اگر هم سیاق را قرینه نگیریم، (قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ) ظهور در فرمایش آقای صدر دارد؛ یعنی فرض کلام در جایی است که همه احکام به مکلف رسیده است. در این آیه شریفه فرض این است که تمام احکام، یعنی تمام محرّمات بیان شده، یهود هم علم به تمام آن محرّمات داشتند و نسبت به آنچه که حرام کرده بودند، علم به عدمش داشتند و افتراء علی الله آن را حرام کرده بودند. پس این آیه ارتباطی به استدلال برای برائت ندارد؛ و ما نمی‌توانیم از این آیه برای برائت استفاده کنیم.

آخرین آیه، آیه 165 **سوره نساء** است که فقط شهید حاج آقا مصطفی خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در اصول خود به آن استدلال کرده و جای دیگری آن را ندیدم. ایشان در جلد 7 کتاب تحریرات فی الاصول - که اصول بسیار قوی‌ایی است و احاطه‌ی ایشان به همه مبانی اصولیین را انسان از این کتاب می‌تواند بفهمد - به آیه 165 سوره‌ی مبارکه نساء 165 (رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) استدلال کرده‌اند و به نظر ما، این آیه به درد برائتی‌ها می‌خورد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.